

وقتی متفکران قرون هفدهم و هجدهم اروپا از «جامعه مدنی» سخن می‌گفتند، سخن آنها مبتنی بر اندیشیدن درباره «امکان حیات جامعه» بود. چگونه جامعه پس از تغییرات عظیم، وقوع انقلابها و جابه‌جایی‌های بزرگ گویی دوباره تأسیس می‌شود و بقای آن چگونه ممکن است؟

همان‌طور که هگل و پس از او مارکس گفته است «جامعه مدنی کشف دنیای مدرن» است. به این معنی که در پی تحولاتی که در نهایت به فروپاشی نظم فئودالی در اروپای غربی انجامید، از جمله کشته‌شدن گروه‌های بزرگ انسانی از «اجتماعات» نسبتاً منزوی و نسبتاً خودکفای روستایی و سرازیر شدن آنها به محیط‌های شهری جدید، ظهور تغییرهای اساسی در شیوه معیشت و تولید ضروریات حیات مادی و وقوع انقلابهای اجتماعی و سیاسی و دگرگونیهای بنیادین در نحوه نگرش به جهان، معنای جامعه نیز دستخوش تغییرهای اساسی شد. واژه جامعه (society) در معنایی که ما امروز از آن مراد می‌کنیم پیش از قرن شانزدهم میلادی کاربردی نداشت. برخلاف اجتماعات آشنا و مألوف قرون وسطی، جامعه مابعد

تأکید کنیم جامعه انسانی، نه نوع انسان) را محصول «آفرینش» طبیعی یا به‌طور کلی هر نیروی ماورای انسانی می‌دانند. جامعه «امر طبیعی» نیست و جامعه مدنی محصول تمایزگذاری بین «وضع طبیعی» و «وضع اجتماعی» است. وضع اجتماعی را می‌توان نقد کرد و تغییر داد و در پی تحولات قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی و آغاز «عصر مدرن» است که تصور چنین مفهومی ممکن می‌شود. فقط براساس چنین افسون‌زدایی است که ظهور جامعه‌شناسی به عنوان رشته علمی نیز ممکن می‌شود و این نکته مهمی است. تأمل در اینکه جامعه چیست، شرایط حیات و بقای آن کدام است و چه عواملی موجب دگرگونی آن می‌شود، شرط شکل‌گیری اندیشه جامعه‌شناختی است.

اگر از این منظر به مسأله نگاه کنیم، بحث جامعه مدنی می‌تواند دو کارکرد کاملاً متفاوت پیدا کند. نخستین وضع این است که با نگرشی غیرانتقادی به مفهوم جامعه مدنی، آن را صرفاً «حوزه آزادی»، «قلمرو برابری»، «فضای بحث و گفت‌وگوی آزاد» و... قلمداد کنیم و در ادامه جست‌وجوی ۱۷۰ ساله پس از جنگهای ایران و روس برای یافتن موانع ترقی (یا به اصطلاح امروز موانع توسعه) «فقدان جامعه مدنی» را به عنوان «عامل اساسی»

# ظهور و تکامل

عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی و تیره‌روزی و... کشف کنیم. در آن صورت جامعه مدنی نقش همان نسخه جادویی درمان‌کننده همه دردها را خواهد یافت که در فضای یاس‌آلود پس از شکست از روسیه تزاری، ارتش منظم و مجهز به جنگ‌افزار و فنون رزمی جدید برای عباس‌میرزا داشت. در دوره‌های بعد، اصلاحات دیوانی و اداری، عدالتخانه، دولت مدرن و راه‌آهن، اصلاحات ارضی و... به مثابه همین نسخه درمان همه دردها مطرح شد.

به این ترتیب و با چنین نگرشی جامعه مدنی هم نسخه‌ای جادویی برای درمان همه دردهاست که در جاهایی از عالم موجود است و ما متأسفانه فاقد آنیم و روشنفکران و نخبگان دلسوز ما در حسرت آن رنج می‌برند و... در این سناریو، فرمول نجات آن خواهد بود که نخبگانی که راه علاج را یافته‌اند و «درمان» را می‌شناسند، قدرت دولتی را نصیحت کنند که مصالح جامعه را تشخیص دهد و نسخه موردنظر آنان را «بیاده» کند؛ و اگر نصیحت به جایی نرسید، به فکر راهایی باشند تا امکان اجرای برنامه‌شان فراهم شود.

متأسفانه تجربه تاریخی نشان داده است که کسانی که خود را در مقام تملک همه حقایق اساسی و برخوردار از نسخه‌های شفابخش جامع می‌دانند، در برخورد با واقعیت پیچیده و متنوع اجتماعی در نهایت به زور و خشونت متوسل می‌شوند و دردهای جدیدی هم می‌آفرینند. این نگرش از یک نظر ادامه دیدگاههای شرق‌شناسانه‌ای است که جوامع شرقی را براساس مقایسه با نهادها و ویژگیهای

فئودالی، جامعه «غریبه»‌هاست و این مضمونی است که در آثار نخستین متفکران جامعه‌شناس (تونیس و زیمل) و پیش از آنها به‌طور مستقیم و غیرمستقیم در آثار هابز، روسو و دیگران به کرات طرح شده است (Tester, 1992).

غریبه‌ها برای اینکه بتوانند در کنار هم زندگی کنند و به حیات و مال و حقوق هم احترام بگذارند، باید به ضوابط و قوانین و «قرارداد»‌هایی در میان خود پایبند باشند. مشخصه اساسی غریبه این است که جایگاهش در گروه «براساس این واقعیت تعیین شده است که او از آغاز متعلق به گروه نبوده است و کیفیاتی را وارد آن می‌کند که در خود گروه ریشه ندارد.» (Simmel, 1950:402). در اجتماع آشناها، نیروی قدرتمند سنت و هنجارهای مستقر، امتیازها و وظایف مرتبط با سلسله‌مراتب گروهها و طبقات اجتماعی نیاز به «قرارداد» را بسیار محدود می‌کند. اما در جامعه مدنی که جامعه غریبه‌هایی است که مجبورند با یکدیگر روابط متقابل و لااقل از نظر رسمی و صوری، برابر برقرار کنند، قرارداد جای نظامهای پیچیده و مفضل امتیازات و حقوق و وظایف اشرافی و فئودالی را می‌گیرد.

شاید به همین دلیل است که نخستین اندیشه‌ها درباره جامعه مدنی، قرارداد را منشأ جامعه انسانی (در تمایز با وضع طبیعی) معرفی می‌کنند. بحث درباره جامعه مدنی، یعنی اساساً امکان تصور چنین مفهومی، مستلزم افسون‌زدایی از اندیشه‌هایی است که جامعه انسانی (و در اینجا برای جلوگیری از هرگونه سوء برداشت لازم است

جوامع اروپای غربی (وبعداً در گفتمان توسعه در مقایسه با ایالات متحده آمریکا) به گونه‌ای سلبی - یعنی «فاقد» آن نهادها و ویژگیها - تعریف کرده است. اساس دیدگاه شرق‌شناسانه (orientalist) به کارگیری روشی تطبیقی در توصیف «جوامع شرقی» است که براساس آن ماتریسی با دو ستون «دارد» و «ندارد» تشکیل می‌شود:

جامعه غربی	جامعه شرقی
+	-
+	-
+	-
+	-
+	-
+	-
+	-
+	-
+	-
.....	.....

کدام است، مدرسان است. در این صورت، ارزش بحث جامعه مدنی عمدتاً در این است که می‌تواند ظرفی برای شکل‌گیری بحث و گفت‌وگوی جمعی درباره عوامل سازنده هویت اجتماعی («ما»)، تعریف علایق و منافع و مصالح جمعی و تصمیم‌گیری جمعی درباره «امور عمومی»، قلمداد شود. آنچه در بحث جامعه مدنی اهمیت دارد، حوزه عمومی بحث و مکالمه جمعی است که اندیشیدن درباره اساسی‌ترین پرسشهای اجتماعی را ممکن می‌کند. بدون این حوزه عمومی، بدون این امکان مکالمه برابانه و فارغ از اجبار، بدون شکل و تبلور یافتن علایق و هویت‌های جمعی متنوع، بدون اندیشه مستقل درباره جامعه خودی و شناختن مرزهای هویتی، جامعه مدنی چیزی بسیار فراتر از قلمرو مناسبات پول‌پرستانه بازاری، مصرف خصوصی و مشروعیت‌بخشی به سلطه سرمایه نیست.



# جامعه مدنی

در این دیدگاه جوامع شرقی براساس «فقدان» برخی ویژگیها تعریف می‌شوند و تأکید بر آن است که عامل نظام‌بخش در این جوامع زور عریان، قانون دلخواهی (ad hoc) سلطان و نیروی سنتهای گرانجان و کهنه است. از این رو، این جوامع از درون تحول نمی‌یابند و نیروی علمی، اقتصادی و نظامی غرب (چه به عنوان استعمار متمدن‌ساز و چه به عنوان «شر ضروری» آنها را از رکود قرون بیرون خواهد کشید... (تفصیل نقد این دیدگاه شرق‌شناسانه در Said, 1978 و 1994; Turner 1974 آمده است).

به عبارت دیگر، سخنی از آن نیست که این جوامع چه هستند، مشخصات و ویژگیهای آنها چیست، عوامل تغییر و دگرگونی در آنها کدام است و... شاید یکی از مهمترین دلایلی که علم اجتماعی بنیان مستحکمی در این کشورها پیدا نمی‌کند، همین باشد که متخصصان بومی این علوم بیشتر به دنبال بررسی موارد «عدم‌تشابه» این جوامع با الگوهای صنعتی و مدرن قبلی‌اند تا بررسی اینکه ویژگیهای نهادها و سنن و حیات مادی جامعه چیست و سرگذشت این نهادها و... در تاریخ چه بوده است. در این مقاله (در اشاره به نظریات وپر در مورد شهر) ذکری از این دیدگاهها شده است.

کارکرد دوم بحث جامعه مدنی این است که با تأکید بر افسون‌زدایی از جامعه به عنوان «امر طبیعی» و نقد روایات ایدئولوژیک از جامعه، آن را سازه‌ای بدانیم که در کار اندیشه‌ورزی در مورد اینکه جامعه ما چیست و عوامل دگرگون‌کننده و نظم‌دهنده آن

در این مقاله ضمن مرور برخی تحولات اجتماعی و نظریه‌های مربوط به جامعه‌مدنی، به دلایل مورد توجه قرار گرفتن مفهوم جامعه مدنی در سالهای اخیر اشاره می‌شود.

\* \* \*

### مفهوم جامعه مدنی

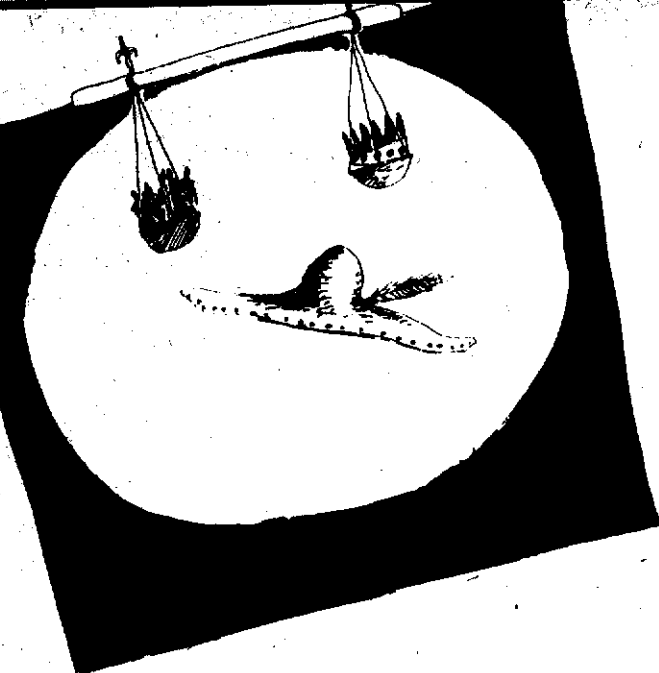
«جامعه مدنی» (Societas civilis) ترجمه لاتینی Koinonia politike ارسطو است. ارسطو در بحث از اشکال انجمن و تجمعات انسانی، دولت - شهر (Polis) را در مقابل خانواده و روستا «نقطه کمال و غایت جوامع دیگر» می‌داند. برخلاف خانواده که برای ارضای نیازهای زیستی و معیشتی اعضایش به وجود می‌آید، شهر «از لحاظ توانایی برآورد نیازهای خویش [یا اتکا به ذات] به غایت کمال رسیده است» و تجمعی برای «بهرزیستن» است. (ارسطو، ۱۳۷۱ (۱۳۳۷)، ۱: ۸). به اعتقاد ارسطو انسان به حکم طبیعت، اجتماعی («دولت - شهر») است و آن کس که در دولت - شهر نمی‌زید «موجودی یا فروتر از آدمی است یا برتر از او و به همان مردی می‌ماند که هومر در نکوهش او گفته است «بی‌قوم و بی‌قانون و بی‌خانمان» (همان جا).

این تمایز ناشی از تمایز میان قلمرو اقتصادی خانواده (خانوار یا تجمعی از خانوارها)، از قلمرو سیاسی شهر (polis) است. قلمرو اقتصادی، قلمرو نیازهای روزمره و قلمرو سیاسی، قلمرو گفتار (lexis) و عمل آزادانه (praxis) است. از عمل و گفتار «قلمرو انسانی» ظهور می‌یابد؛ به عبارت دیگر وجه متمیز انسان از سایر موجودات «توانایی او در ایجاد سازمان سیاسی» است. (Arendt, 1958, p.24). در اندیشه ارسطو تمایزی میان دولت و جامعه مدنی وجود ندارد و همان‌طور که خواهیم دید این تمایز مربوط به عصر مدرن است. جامعه مدنی به عنوان واقعیتی متمایز از دولت، محصول تحولاتی است که در حوزه اقتصاد همراه با پیدایش دولت‌های مطلقه مدرن و ظهور علوم جدید و ایدئولوژی‌های ملازم با آن در اروپای غربی پدیدار شد.

از آنجا که نهادهای جامعه مدنی به معنای مورد نظر در این نوشته تا حد زیادی محصول تحول زندگی شهری در اروپای قرون وسطی است، نکاتی در این مورد به اجمال ذکر می‌شود.

### شهر قرون وسطایی

با سقوط امپراتوری روم در قرن پنجم میلادی زندگی شهری به میزان زیادی افول یافت، دامنه تجارت محدود شد و بسیاری از پیشه‌وران شهری نیز در روستاها پراکنده شدند. با آغاز تحرک اقتصاد روستایی در قرن یازدهم میلادی، شهرها مجدداً رونق یافته و زندگی شهری با تحرک جدیدی آغاز شد (برودل، ۱۳۷۲، صص ۲۷-۵۲۶). این تحرک جدید تا حدود زیادی ناشی از رشد چشمگیر تقاضا برای محصولات غذایی در دوره جنگ‌های صلیبی و رواج گسترده پول به عنوان وسیله مبادله (از طریق سرزمینهای اسلامی) در اروپا و رونق تجارت بود (همان مأخذ، ص ۵۷۲). در نتیجه این تحولات، جمعیت اروپا افزایش یافت و تقسیم کار



گسترده شد. یکی از جنبه‌های مهم این تقسیم کار، تقسیم فعالیت‌های اقتصادی بین شهر و روستا بود. شهرها به تدریج در فعالیت‌های غیرکشاورزی تخصص یافتند. به گفته برودل «از جهت نظری (و فقط از جهت نظری) تجار، کارکردهای کنترل سیاسی، مذهبی و اقتصادی و فعالیت‌های پیشه‌وری به شهرها تعلق پیدا کردند.» (ص ۴۹۸). اگرچه این نوع مثالی فقط در مورد شهرهای نسبتاً بزرگ اروپا صادق است، اما در مراحل جمعیت شهری به لحاظ کارکردها و سازمان اقتصادی و اجتماعی به تدریج هویتی متمایز از جماعت‌های روستایی یافت.

این نکته از این رو حائز اهمیت است که اجتماعات تجاری اروپای قرون وسطی «پایگاه اجتماعی جهان تجاری» ای است که بعدها رشد یافت و اندیشه‌های خود را از طریق انقلاب‌های بورژوازی در سراسر جهان پراکند (Mauro, 1990, p.255).

شهرها در محلهای تقاطع خطوط تجاری شکل گرفته و رونق یافتند، اما استقلال نسبی قضائی و بعدها سیاسی خود را مدیون ساختار غیرمتمرکز قدرت دنیای فئودالی بودند. اقبال متوسط شهری خواهان آزادی تحرک و گسترش تجارت بودند و هر جا قیود حقوقی فئودالی و امتیازهای اشرافی، محدودیت کمتری ایجاد می‌کرد، به قدرت بیشتری دست می‌یافتند. به گفته پیرنه نکات مهم در برنامه طبقات متوسط در قرون ۱۱ و ۱۲ میلادی در شهرهای شمال ایتالیا و بعدها در جنوب فرانسه، لومباردی و شمال فرانسه و... عبارت بود از آزادی تحرک (رفت و آمد و انتخاب محل زندگی)، ایجاد دادگاه‌های مستقل شهری برای فرار از چندگانگی قوانین و مقررات قضائی فئودالی و محدودیتهایی که این قوانین در فعالیت اقتصادی و اجتماعی ایجاد می‌کرد، تدوین قوانین کیفری که امنیت را تضمین کند؛ و رفع محدودیتهای مالیاتی و غیره بر سر راه تجارت و تملک زمین و فعالیت اقتصادی به‌طور کلی (Pirenne, 1956, pp. 122-23).



مرکز بخش: ۸۳۷۵۰۵

فکر روز منتشر کرد: پو ضد روش • پاول فایرابند • ترجمه مهدی قوام صفری

در طول قرن دوازدهم میلادی جنبشهای تجار و طبقات متوسط شهری در موارد زیادی موفق به ایجاد نهادهای مستقل شهری شد که بعدها مبنای منشورهای شهری قرار گرفت. به گفته پیرنه نقشی را که تجار در این جنبشها ایفا کردند، «علی‌رغم تفاوت‌های عظیم در زمان و اوضاع و احوال، می‌توان با نقشی مقایسه کرد که طبقه متوسط سرمایه‌دار پس از پایان قرن هجدهم در انقلاب سیاسی‌ای ایفا کرد که به نظم کهن پایان داد» (p.124). نخستین درگیریهای شهرنشینان با کلیسا بود، چرا که درهم آمیختگی قدرت دنیایی و مذهبی موجب می‌شد مقامات کلیسا «هرامتیزی به اتباع خود را به منزله خطری علیه کلیسا قلمداد کنند» (Ibid). نخستین دادگاههای مدنی (magistrates) که مسئولیت اداره شهر را برعهده داشت و «کنسول» خوانده می‌شد در همین شهرها پدید آمد. مقامات این نهاد از میان طبقات مختلف شهری برگزیده و نماینده «کمون شهری» محسوب می‌شدند. ویژگی چنین مقاماتی این بود که برخلاف مقامات فئودالی جنبه مادام‌العمر نداشت و انتخابی بود (p.126). به گفته پیرنه نخستین کمون شهری که اطلاعی از آن در دست است، در سال ۱۰۷۷ در شهر کامبرای در شمال ایتالیا کنونی تأسیس شد (p.127). در مناطقی از اروپا، به خصوص در فرانسه و انگلستان از قرن دوازدهم به بعد پادشاهان برای تضعیف قدرت لردهای فئودال و تحکیم قدرت خود از شورش شهرها حمایت می‌کردند و «منفعت آشکار سلطنت حمایت از دشمنان مقامات عالی فئودال بود» (p.129). این امر تا حدودی ناشی از آن بود که گسترش تجارت و تردد کالا در قلمرو فرمانروایی پادشاهان درآمد آنها را از عوارض بین راهی افزایش می‌داد و همچنین افزایش تقاضا برای پول در گردش بر فعالیت ضرابخانه‌های آنها می‌افزود (p.130). یکی از مشخصه‌های جامعه فئودالی اروپای غربی این بود که شهرها عمدتاً و بجز موارد استثنایی، مقر حکومت شهریاران و پادشاهان نبود و بنابراین بر سر اداره شهرها منازعات مستقیمی میان مقامات سلطنتی و شهرنشینان در نمی‌گرفت. به همین دلیل شهرهایی مانند پاریس که مقر دائمی حکومت سلطنتی محسوب می‌شد، بسیار دیرتر به منشورهای مستقل شهری دست یافت (Pirenne, 1956, p.131 و نیز برودل، ۱۳۷۲، ص ۵۳۱).

یکی از نهادهای اجتماعی اساسی در این شهرها، انجمنهای صنفی (guild, hanse) بود که اعضای حرفه‌ها و مشاغل در آن متشکل بودند. رؤسای این سازمانها با رأی اعضا انتخاب می‌شدند و انجمن وظیفه حمایت از اعضا و برقراری مقررات و انحصارات صنفی را برعهده داشت. بسیاری از اصناف مقری دائمی برای تجمع و بحث (Gildhaile) داشتند.

انجمنهای صنفی اساس تشکیلات شهری محسوب می‌شدند و در مواردی علاوه بر رسیدگی به دعاوی، وظایف تأمین نیازمندیهای شهر و نگهداری تأسیسات و حتی دفاع از آن را برعهده داشتند. نکته مهم در اینجا نقش این تشکلهای در شکل‌گیری علایق جمعی و هویت گروهی است و از همین روست که پیرنه می‌گوید «به‌طور رسمی آنها حق نداشتند کارهایی انجام دهند که می‌دادند، اما دخالت آنها را در این امور تنها با توجه به انسجامی که میان اعضایشان وجود داشت، نفوذی که گروهشان از آن برخوردار بود، منابعی که در اختیار داشتند و سرانجام با توجه به درکی که از نیازهای جمعی اعضای طبقه متوسط داشتند، می‌توان توضیح داد. بدون اغراق می‌توان گفت که در خلال قرن یازدهم رؤسای انجمنهای صنفی (guilds) در عمل

وظایف دادگاههای کمونهای شهری را در همه شهرها برعهده داشتند» (pp. 134-35).

مجموعه این تحولات به تشخیص طبقات متوسط شهرنشین به عنوان یک گروه حقوقی مستقل و پیدایش یک سامان حقوقی مستقل انجامید. منشورهای شهری که شهرها را همچون قلمروهای حقوقی متمایز و برخوردار از قانون خاص خود و برخوردار از استقلال اداری و نهادهای مستقل مدنی به رسمیت می‌شناخت و از قرن دوازدهم میلادی به بعد از طریق مذاکره یا منازعه مورد قبول مقامات عالی فئودالی (لردها) و شهریاران و مقام سلطنت قرار گرفت، نقطه عطفی در تحول اجتماعی غرب و پیدایش «جامعه مدنی» محسوب می‌شود.

ویر نیز در بحث از رابطه شهر با کشاورزی به طرح این نکته می‌پردازد که تخصصی شدن شهر به عنوان مرکز مبادله و تجارت و رابطه آن با «زمین به عنوان تولیدکننده مواد غذایی یکی از ابعاد «اقتصاد شهری» را شامل می‌شود که «مرحله اقتصادی» خاصی بین «اقتصاد خانواری»<sup>۱</sup> از یک سو و «اقتصاد ملی» از سوی دیگر است» (Weber, 1958, p.72). به این ترتیب این اجتماعات شهری نسبتاً مستقل و خودگردان به عنوان مرحله‌ای در سیر جوامع غربی از اقتصاد و سیاست غیرمتمرکز فئودالی که بر تولید در خانوار یا در واحد مزارع اربابی (مانور) متکی بود، به اقتصاد یکپارچه ملی و پیدایش بازارهای واحد و دولتهای ملی محسوب می‌شود. مشخصات این شهرها و تنوعات آنها و «نوع مثالی» شهر اروپایی قرون وسطایی در اثر مهم ماکس وبر آمده است و موضوع این بررسی نیست. اما یک نکته مهم که به بررسی حاضر مربوط می‌شود، تعریفی است که وبر از «اجتماع» شهری به معنای کامل کلمه ارائه می‌کند و به اعتقاد او به عنوان پدیده‌ای عمومی «فقط در غرب» پدید آمده است (البته با استثناهایی در سوریه، فنیقیه و بین‌النهرین). به اعتقاد او «برای آنکه سکونتگاهی انسانی، اجتماعی شهری محسوب شود، باید غلبه نسبی روابط مبادله‌ای بازرگانی در آن نمایان باشد و در مجموع، ویژگیهای زیر را داشته باشد: ۱) استحکامات دفاعی [بارو] (۲) بازار (۳) دادگاهی از آن خود و قانون لااقل تا حدی مستقل (۴) شکل مرتبطی از انجمن [مرتبط با قوانین و دادگاه مستقل] و (۵) لااقل خودمختاری و خودفرمانی نسبی، و از این رو اداره شهر به وسیله مقاماتی که شهرنشینان در انتخاب آنان مشارکت کرده‌اند.» (pp.80-81). البته وبر می‌گوید که شهرهای واقعی اروپای قرون وسطی به درجاتی به این نوع مثالی نزدیک بودند و حتی شهرهای قرن هجدهم نیز در قیاس با این تراز، به میزان کمی «اجتماع شهری» محسوب می‌شدند. نکته مهم این است که وبر می‌گوید در قیاس با این تراز، شهرهای آسیا با استثناهای محدودی، اگرچه از بازار و بارو برخوردار بوده‌اند، اما به هیچ‌وجه اجتماع شهری محسوب نمی‌شوند (p.81). علت این تفاوت، فقدان نهادهای شهری مستقل (دادگاههای مدنی، قانون جزای ویژه شهری، انجمنهای شهری مستقل که رؤسای آنها را شهروندان انتخاب کرده باشند، فقدان شخصیت حقوقی مستقل شهر و...) و فقدان خودفرمانی و مشارکت شهروندان در اداره امور شهر است. این نیز به نوبه خود ناشی از آن است که شهر آسیایی «معمولاً مقر مقامات رسمی عالی‌رتبه یا شهریار» بود و «زیر نظارت مستقیم نگهبانان آنان» قرار داشت. «... شهر دژ شهریارنشین بود و مقامات سلطنتی که قدرت قضائی را نیز در دست داشتند، آن را اداره



می‌کردند.» (pp. 82-3 و نیز اشرف، ۱۳۵۹، صص ۳۵-۳۴).

این نکته‌ای است که پس از وبر نویسندگان دیگری نیز بر آن تأکید کرده‌اند. شریف مردین در مقایسه با جوامع اسلامی، تطور جامعه مدنی را به «رؤیا یا آرزو»یی تشبیه می‌کند که در تاریخ فرهنگ غربی تحقق یافته است. به گفته او «خودمختاری شهری، عقلانی شدن قانون و به رسمیت شناخته شدن اشخاص حقوقی صنفی اجزای اصلی جامعه مدنی غربی‌اند که همتای دقیقی در جهان اسلامی ندارند» (Mardin and Mahdi, 1994, p. 50). به عبارت دیگر رؤیا یا آرزوی تجار شهرهای قرون وسطی در مورد تعمیم شکل اجتماعی و نظام اداری و اقتصادی خاص قلمرو خود به کل جامعه و «بورژوازی کردن سراسر فرماسیون اجتماعی» تحقق یافته است. اما استقلال قلمرو قضائی و حقوقی شهرها در جهان اسلامی هیچ‌گاه مطرح نبوده و «شریعت، قانون همه بخشهای جامعه باقی مانده و نخبگان حاکم نیز حدودی بر صلاحیت قضائی خود به رسمیت نمی‌شناختند.» (p. 51). در جوامع قرون وسطی و به‌خصوص در پارلمان‌هایی که از قرن سیزدهم به بعد (نخست در انگلستان و سپس در فرانسه و بقیه مناطق اروپا) تأسیس شد، حقوق سیاسی طبقات و شئون اجتماعی (estates) ناشی از مالکیت بود. اما بورژوازی نخستین طبقه‌ای بود که این حقوق سیاسی را مدیون اشکال مالکیت و مناسباتی بود که ریشه در ساخت اجتماعی و امتیازهای نظام فئودالی نداشت. گسترش حقوق ناشی از مالکیت به حوزه سیاست و اجتماع و قدرت جمعی ناشی از برخورداری از این حقوق سیاسی و اجتماعی به «وزنه‌ای مؤثر در مقابل قدرت دولت» تبدیل شد (Ibid).

مردین «رؤیا»ی مشابه در جهان اسلامی را «تعادل ناشی از حکومت شهریار عادل» می‌داند. در این حوزه تمدنی نیروی متعادل‌کننده‌ای برای مقابله با امکان عدم تحقق «عدالت آرمانی شهریار» پدید نیامد. نه تجار و پیشه‌وران برای تأسیس قلمروهای حقوقی و قضائی مستقل متحد شدند و نه علمای دینی از سازمانی مشابه سازمان کلیسای مسیحی (به عنوان نهاد قدرت متشکل) برخوردار بودند. از این رو «هویت‌های اجتماعی صنفی هرگز رسمیت قانونی نیافت.» (p. 52).

این رویکرد به بحث شکل حکومت و نوع رابطه دولت و جامعه مدنی در ایران به مطالعاتی در باب «موانع توسعه» منجر شده است که دو نمونه برجسته آن تحقیق احمد اشرف تحت عنوان موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران (دوره قاجاریه) (۱۳۵۹) و سلسله مقالات پوریا پرویز در مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی (۱۳۷۰ و ۱۳۷۱) است.

احمد اشرف معتقد است موانع اساسی رشد سرمایه‌داری صنعتی جدید و نظام سیاسی دموکراتیک در ایران از ترکیب دو دسته عامل داخلی و خارجی سرچشمه می‌گیرد. به گفته او موانع داخلی را «باید در خصوصیات شیوه‌های تولید شهری، روستایی و ایلی و نظام سیاسی و اجتماعی حاصل از آن جست‌وجو کرد. حال آنکه موانع خارجی رشد سرمایه‌داری از وضعیت نیمه‌استعماری و تحولات

اقتصادی و سیاسی جامعه ایرانی در شرایط سلطه استعماری مایه می‌گیرند.» (احمد اشرف، ص ۱۲۶).

پوریا پرویز نیز بررسی خود را از «ویژگیهای شیوه تولید» آغاز می‌کند و سؤال اساسی تحقیق خود را به این شکل مطرح می‌کند که «کدامیک از این ویژگیها در شکل‌گیری موانع کنونی توسعه ایران دخیل بوده‌اند؟» (پرویز، ۱۳۷۰، ص ۷۲).

این نویسنده نخستین ویژگی اقتصاد ایران را در خلال تاریخ دراز آن اهمیت تجارت و انباشت سرمایه تجاری می‌داند که خود ناشی از موقعیت استراتژیک جغرافیایی ایران به عنوان گذرگاه تجاری بوده است. به اعتقاد او «رگه‌هایی از انواع خام و اولیه سرمایه‌داری تجاری - ربایی در سیستم جهانی ماقبل سرمایه‌داری قابل ردیابی است.» (همان، ص ۷۳). همین امر یعنی گستردگی مبادله کالا در مسیرهای دور، همراه با «نیازهای نظام سیاسی متمرکز با ارتش حرفه‌ای» موجب گسترش صنایع دستی و خانگی و صنایع کارگاهی بویژه در شهرها و شهرهای سراهی شده است. به اعتقاد نویسنده این ویژگیها، همراه با فقدان وجود نهاد برده‌داری در ایران ما قبل سرمایه‌داری، «راه را برای شناخت شیوه تولید هموار می‌کند... که به هیچ روی به فئودالیسم شباهتی ندارد.» (ص ۷۴).

نکته دیگر مورد توجه این محقق، تداوم زندگی ایلیاتی در ایران است که موجب می‌شود زندگی اجتماعی و اقتصادی کاملاً بر پایه خانواده و گروههای خویشاوندی استوار شود و «اجتماع هم‌خون» یا «جماعت طبیعی» تداوم یابد. فرد در چنین اجتماعی «تنها از آن جهت که عضو اجتماع است اهمیت دارد و به نام فرد محلی از اعراب ندارد. اجتماع طبیعی با طبیعت پیرامون خود به عنوان کلی وحدت یافته روبرو می‌شود و سرزمین مورد استفاده را ملک جمع قلمداد می‌کند.» (ص ۷۵). نویسنده سپس با مرور آثار متفکران غربی درباره جوامع مشرق زمین، ویژگیهای «استبداد آسیایی» را از قول این متفکران برمی‌شمرد. این ویژگیها عبارتند از: مالکیت دولت بر زمین، فقدان محدودیتهای [حدود] قضائی، جای گرفتن مذهب به جای قانون، فقدان اشرافیت موروثی، اجتماعات روستایی منفرد و منزوی، برابری برده‌وار همگانی، غلبه زراعت بر صنعت، بیگاری همگانی در امور آب‌رسانی و آبیاری، خشک و نیمه‌خشک بودن اقلیم، عدم تحرک یا ایستایی تاریخی. به گفته او هدف اصلی متفکران مذکور «فرموله کردن مراحل تکامل تاریخی اروپا بوده است و نیم‌نگاه آنان به شرق نیز از این هدف سرچشمه می‌گیرد.» (پرویز، الف) ۱۳۷۱، ص ۷۶).

نویسنده با نگاهی به آثار مارکس و انگلس در جوامع آسیایی و شیوه تولید آسیایی به دو ویژگی مورد تأکید آنان اشاره می‌کند، یعنی (۱) انجام کارهای عمومی توسط حکومت مرکزی و (۲) پراکندگی روستاهای متعدد که هر یک «سازمانی کاملاً منجزا و از آن خود» دارند و همین «بهترین زمینه برای استبداد آسیایی دیرجان» است. در پایان این مرور، نویسنده ویژگیهایی را که مورد توجه نویسندگان دیگر قرار نگرفته، بر فهرست عوامل ذکر شده در بالا می‌افزاید: (۱) تسلط

فکر روز منتشر کرد:

مرکز بخش: ۸۳۷۵۰۵

طلوع و غروب زردشتی گری • آر.سی. زند • ترجمه دکتر تیمور قادری



خانواده بر عرصه‌های مختلف زندگی در ایل، روستا و شهر (۲) فقدان نهادهای برخاسته از اراده آزاد افراد و براساس تمایل آنان (۳) کم‌رنگ شدن زندگی انجمنی خارج از حیطه خانواده و مذهب و (۴) غلبه جمع بر فرد در تمامی عرصه‌های حیات. (همان، ص ۷۸). به اعتقاد پوریا پرویز دو عامل «ناتیاتی ژئوپولیتیک» و «اقلیم خشک و نیمه‌خشک... که ایجاد تأسیسات آبرسانی و آبیاری از طریق سازمان‌دهی کار جمعی یا در واقع بیگاری همگانی را ضروری می‌کرده است» از گذشته دور بر ساختار جامعه ایرانی تأثیر تعیین‌کننده داشته است. (پرویز، ۱۳۷۱ (ب)، ص ۱۰۶).

در چنین نظامی اصناف و تجار شهری که حیات و مامشان به تجارت و امنیت راههای تجاری وابسته بوده است، در ازای کسب امنیت وثبات، آزادی خود را به دولت واگذار می‌کرده‌اند. اجتماعات روستایی نیز که به علت انزوا و پراکندگی قادر به دفاع از خود و اداره تأسیسات آبیاری گسترده نبوده‌اند، «این مهم را با پرداخت مازاد به دولت و گسیل فرزندان ذکور برای اجباری، به حکومت محول می‌ساختند» (همان، ص ۱۰۶). اجتماعات ایلی نیز بنابه ماهیت سازمان اجتماعی (نظامی) خود، در صورت تصرف قدرت، میل به عدم تمرکز آن در نظام سیاسی نداشته‌اند. این عوامل از یک سو و «تلاش حکومت برای تداوم حاکمیت از سوی دیگر سبب گرانیجی و تداوم شیوه اعمال حاکمیت [استبدادی] شده است» (همانجا).

### دولت مطلقه اروپایی

رشد شهرها و رونق تجارت و مبادلات پولی در اکثر مناطق اروپای غربی در قرون یازدهم و دوازدهم به افزایش تقاضا برای مواد غذایی و محصولات کشاورزی و در نتیجه، افزایش شدت استثمار دهقانان توسط فئودال‌ها انجامید. این امر از یک سو ناشی از گسترش مصارف تجملی اشراف زمیندار و از سوی دیگر ناشی از رقابت آنان با بورژوازی در حال رشد برای کسب ثروت بود.

در اروپای قرن سیزدهم تا پانزدهم مجموعه‌ای از تحولات (جنگهای صدساله فرانسه و انگلستان، قیامهای دهقانی گسترده در بوم، انگلستان و فرانسه...، جنگهای داخلی در انگلستان (جنگ رزها)، فرانسه (لویی یازدهم و شارل شجاع)، اسپانیا (دومین جنگ داخلی کاستیل)...، قیامهای شهرنشینان علیه لردهای فئودال و تضعیف قدرت اشرافیت زمیندار و...) به لغو نظام سرواژ و تبدیل تمهدهات (عمدتاً اجباری) دهقانان به اجاره و پرداختهای پولی منجر شد. این امر یکی از عوامل تضعیف اشرافیت زمیندار بود. یکی دیگر از عوامل مهم، وقوع جنگهای طولانی داخلی و جنگ بین کشورها و تقویت قدرت سلطنت در قلمروهایی بود که بعدها به دولتهای ملی تبدیل شدند. مثلاً در فرانسه در طول جنگهای صدساله به تدریج ارتشی دائمی ایجاد شده بود که حقوق سربازان آن از جزانه پادشاه پرداخت می‌شد. تأمین مخارج ارتش مستلزم دریافت مالیات سالانه از اتباع کشور بود و رسیدگی به حسابها و دریافت مالیاتها نیز مستلزم ایجاد دستگاه اداری نسبتاً گسترده‌ای بود. بخشی از منابع مالی موردنیاز دستگاه سلطنت نیز از بازرگانان و پیشه‌وران شهرها تأمین می‌شد و این امر به نوبه خود موجب می‌شد که در منازعات میان فئودالها و شهرنشینان دستگاه سلطنت در موارد متعددی از شهرنشینان حمایت کند. در مجموع می‌توان گفت که از نیمه قرن سیزدهم تا اوایل قرن شانزدهم از قدرت سیاسی و اقتصادی اشراف

زمیندار (و نیز کلیسا) در سطوح محلی کاسته شد و برعکس بر قدرت حکومت مرکزی (سلطنت) افزوده گشت. این فرایند به گونه‌ای موجز توسط اندرسون توصیف شده است: «فئودالیسم به عنوان یک شیوه تولید در وهله اول براساس وحدت ارگانیک اقتصاد و نظام قدرت سیاسی تعریف می‌شود که به گونه‌ای تناقض‌آمیز در زنجیره‌ای از حاکمیت‌های تکیه‌کننده در سراسر شکل‌بندی اجتماعی توزیع شده است. نهاد سرواژ به عنوان مکانیسم کسب مازاد، استثمار اقتصادی و اجبار سیاسی - قانونی را در سطح واحد خرد روستا در هم می‌آمیخت. لرد فئودال نیز به نوبه خود فرمانبردار سینیوری بالاتر از خود بود و به او خدمات نظامی می‌کرد. با تبدیل تعهدات [اجباری دهقانان] به اجاره پولی، وحدت مبتنی بر نظام بسته تعدی اقتصادی و سیاسی بر دهقانان به شدت تضعیف شد و در معرض گسست قرار گرفت... نتیجه، جابه‌جایی اجبار سیاسی - قانونی به نوک متمرکز و نظامی شده سلسله‌مراتب اجتماعی - یعنی دولت مطلقه - بود. [اجبار سیاسی - قانونی] که در سطح روستا تضعیف شده بود در سطح «ملی» متمرکز شد. (Anderson, 1974, p.19). به اعتقاد اندرسون «دولت مطلقه» نه داور و میانجی میان بورژوازی در حال رشد و اشرافیت زمیندار و نه ابزاری در دست بورژوازی شهرنشین، بلکه وسیله دفاعی اشراف زمیندار برای تحکیم قدرت خود و نظام فئودالی بود. مشخصات این نوع دولت نگهداری ارتش دائمی، دستگاه اداری ثابت (بوروکراسی)، مالیات‌ستانی در سطح ملی، مجموعه قوانین و نظام حقوقی مشخص و تدوین شده و آماده‌سازی مقدمات ایجاد بازار واحد (ملی) است.

نکته مهم در مورد پدید آمدن این سازمان سیاسی جدید، تفکیک تدریجی قلمرو سیاسی از حوزه اقتصاد و تحولی است که تحت تأثیر آن در سطح اندیشه اجتماعی پدید آمد. «اقتصاد سیاسی» که موضوع اصلی بررسی آن در نهایت به چندوچون کارکردهای «جامعه مدنی» تحول یافت، در آغاز به بررسی دخل و خرج همین دولتهای مطلقه و چگونگی متعادل کردن هزینه‌ها و درآمدهای آن اختصاص داشت. با ارتقای اقتصاد از سطح واحد خانوار و ملک اربابی (مانور) به سطح بالاتر درآمدها و هزینه‌های حکومت (تدبیر منزل شخصی به تدبیر منزل عمومی) (public household) به تدریج راه برای مطالعه نظام مبادلات بازار و قلمرو تولید و مبادله به عنوان موضوعی مستقل هموار شد.

به هر حال تمرکز وظایف کنترل سیاسی و اعمال اقتدار در دست دولت و تخصصی شدن وظایف و کارکردهای سیاسی، یکی از مراحل مهم شکل‌گیری مفهوم جامعه مدنی (و به‌طور کلی مفهوم جامعه به عنوان مقوله‌ای متمایز از دولت) است.

تجاری شدن کشاورزی و رشد مناسبات پولی در این بخش همراه با رشد صنایع اولیه و گسترش تجارت در راههای دور که از قرن شانزدهم با دست‌اندازی قدرتهای استعماری اروپا به سایر مناطق جهان ممکن شده بود و دولتهای مطلقه نیز از آن حمایت می‌کردند، منجر به تغییرهای گسترده‌ای در مناسبات اقتصادی جوامع اروپای غربی در قرون هفدهم و هجدهم شد. در انگلستان جنبش حصارکشی که از قرن شانزدهم آغاز شده بود و روی آوردن اشراف زمیندار به پرورش دام و تولید پارچه و استخدام دهقانان رانده شده از زمینهای کشاورزی کوچک در مزارع بزرگی که عمدتاً برای بازار تولید می‌کردند و نیز در مانوفاکتورهای صنعتی، تحرک گسترده‌ای در اقتصاد و امر تجمع ثروت ایجاد کرد. همین نوع تغییرات در برخی

دیگر از مناطق اروپای غربی نیز کم و بیش رخ داد. نظام اقتصادی جدیدی که در قرون هفدهم و هجدهم به تدریج در کنار اقتصاد روستایی پدیدار می‌شد و نقش مسلط می‌یافت نظامی پویا، رقابتی، بی‌رحم و فردگرا بود. همین شکل جدید جامعه است که در این سده‌ها «جامعه مدنی» نام گرفت؛ یعنی قلمرویی که به گفته گمبل افراد خصوصی در آن به دور از موانع حقوقی و منزلتی نظام فئودالی «آزاد بودند منافع خود را پیگیری کنند، انجمن بسازند و به دلخواه قرارداد ببندند؛ آزاد از مقررات مفصل و دست و پاگیر و محدودیتهای دولتی» (Gamble, 1981, p.24).

این وضعیت همراه با رقابت و پیگیری خودخواهانه منافع و کسب ثروت و آثار سوء آن در وضعیت توده‌های فقیر رانده شده و سرگردان روستایی و بیکاران شهری مشهود بود و «جامعه مدنی» را به قلمرویی ناامن و متزلزل تبدیل می‌کرد که دولت وظیفه «برقراری امنیت و جلوگیری از تعدی» را در آن برعهده داشت. در اندیشه نویسندگان مکتب «حقوق طبیعی»، جامعه مدنی در مقابل مفهوم «وضع طبیعی» (state of nature) مطرح می‌شود. در این وضعیت افراد با کار خود در طبیعت تصرف می‌کنند و مالک می‌شوند. اما امیال و خواسته‌های انسان حد مشخصی ندارد و آزادی نامحدود وضعیت طبیعی به جنگ همه علیه همه و تبدیل شدن انسان به «گرگ انسان» می‌انجامد. به اعتقاد هابز در این وضع، صنعت و تجارت قادر به رشد نیست، زیرا «وضع محصول و ثمره تلاش نامشخص است» (Jordan, 1985, p.26 در 1981, 111, p.82).

بنابراین برای آنکه بقای همه و امنیت جان و مال حفظ شود، لازم است افراد از بخشی از «حقوق طبیعی» خود صرف‌نظر کنند و آن را به حاکمی مقتدر یا «قدرتی ملموس بسپارند که آنها را در خوف نگه دارد و با استفاده از تهدید مجازات به اجرای تعهداتشان مقید کند» (Jordan, 1985, p.166).

به اعتقاد هابز مشروعیت حاکمیت فرمانروا تا جایی است که «مصلحت همگانی» و امنیت جانی (و در شرایط عادی، امنیت مالی) اتباع خود را تضمین کند. به این ترتیب، تأسیس جامعه مدنی (که همان جامعه سیاسی یا جامعه برخوردار از دولت است) محصول ناامنی وضع طبیعی و میل افراد به صیانت نفس است. اگرچه حکومت می‌تواند محصول فتوحات نظامی باشد (اقتدار استبدادی)، اما به اعتقاد هابز لااقل در انگلستان سلطنت و حاکمیت شاه نهادی تاریخی است و بر نوعی قانون استوار است (Jordan, 1985, p.27). به این ترتیب، در این اندیشه دولت و جامعه مدنی تفکیک‌ناپذیر است. ولی حاکمیت (دولت) منشأ اجتماعی دارد. اما جامعه مدنی (burgerliche Gesellschaft جامعه بورژوازی، بورگری) به عنوان حوزه روابط اجتماعی متمایز از اقتدار سیاسی نخست به طور وسیع در آثار نویسندگان آلمانی (به خصوص هگل) به کار برده شد و این ناشی از تقسیمات علم حقوق در آلمان پایان قرن هجدهم است که در آن «حقوق مدنی»، در تمایز با حقوق جزا، شامل اموری می‌شد که به طور سنتی به قلمرو حقوق خصوصی تعلق داشت. قانون مدنی، قانون

حقوق خصوصی بود که به آلمانی Burgerliche Recht خوانده می‌شد (Bobbio, 1988, p.23).

از آنجا که تمایز جامعه مدنی از دولت محصول تحولات اجتماعی‌ای است که خلاصه‌ای از آن ذکر شد، هگل معتقد است که دولتهای باستانی - چه دولتهای مستبد شرق و چه شهرهای یونانی - جوامع مدنی نداشته‌اند و «کشف جامعه مدنی به دنیای مدرن تعلق دارد» (همان، ص ۳۳).

به نظر هگل اعمال انسان یا مبتنی بر پیگیری منافع شخصی است یا دیگرخواهانه. به این معنا که افراد در برقراری رابطه با دیگران یا آنها را صرفاً وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف و غایات شخصی (جزئی) می‌پندارند و یا آنکه نفس برقراری رابطه، خود غایت است و بر اساس علائق کلی (عام) استوار است. این دو بُعد ذهنی عمل انسانی در چارچوب آنچه هگل «زندگی اخلاقی» (ethical life) می‌نامد در هم می‌آمیزد. خانواده عمدتاً قلمرو اعمال دیگرخواهانه (altruistic) است به این معنا که افراد خانواده مثل صاحبان کالا در بازار ارزشهای مساوی را مبادله نمی‌کنند. در این قلمرو روابط انسانی وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف دیگر (اهداف صرفاً فایده‌جویانه) نیست، بلکه فی‌نفسه هدف محسوب می‌شود. مع‌ذک روابط خانوادگی، جزئی (particular) است، زیرا افراد فقط در ارتباط با اعضای خانواده خود نوع دوستانه عمل می‌کنند.

جامعه مدنی، دومین عرصه حیات اخلاقی، جهان افراد آزادی است که در خارج از خانواده در پی تحقق علائق خویشند. در این قلمرو روابط انسانی صرفاً وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف دیگر (اهداف و فایده‌های شخصی) است. افراد با کالاها و خدماتی که در این قلمرو عرضه می‌کنند، نیازهای دیگران را تأمین می‌کنند، اما هدف از ارائه کالاها و خدمات اساساً نه تأمین نیازهای دیگران، بلکه تأمین نیازهای خود فرد است. جامعه برخلاف خانواده که قلمرو دیگرخواهی جزئی<sup>۴</sup> است، قلمرو خودخواهی کلی<sup>۵</sup> (عام‌گرایانه) محسوب می‌شود. اما عالیترین صورت حیات اخلاقی، دولت است که قلمرو دیگرخواهی کلی<sup>۵</sup> است (Gamble, 1981, pp. 94-5). در روابط متقابل تأمین نیازها در جامعه «نظام وابستگی متقابلی شکل می‌گیرد... که قوام، شادمانی و حقوق فرد را با قوام، شادمانی و حقوق همگان در هم بافته است. حق و بهره‌وری کلی مبنای حق و بهره‌وری فرد را تشکیل می‌دهد که فقط به واسطه این پیوند، فعلیت و امنیت می‌یابد» (Hegel, 1896, p.183). به عبارت دیگر هگل مفهوم «حقوق طبیعی» ماقبل اجتماعی را نقد می‌کند. فرد فقط در ارتباط با دیگران و تأمین نیازهای آنان قادر به تأمین خواسته‌های خود است و فقط در این ارتباط است که فردیت او تحقق می‌یابد. انسان فقط در جامعه حق و آزادی پیدا می‌کند.

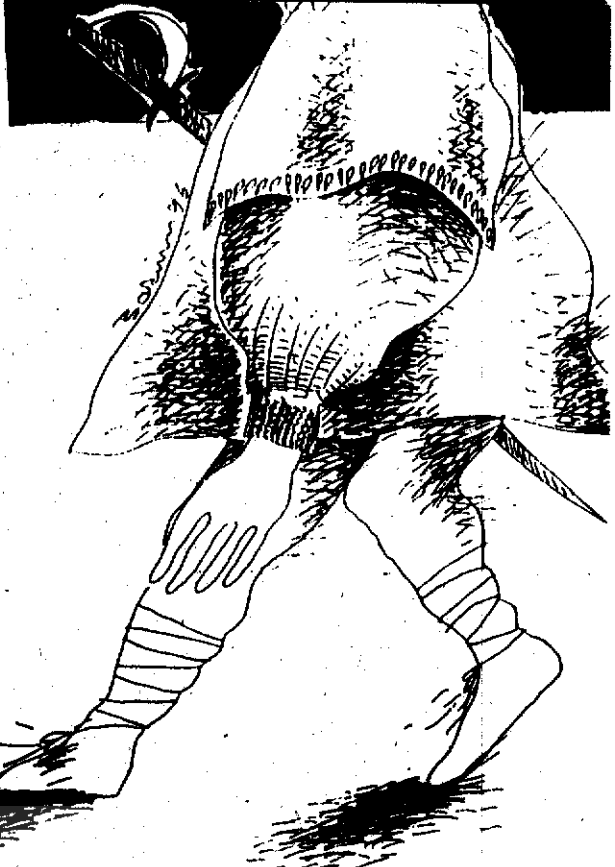
اما جامعه مدنی به خودی خود (دست نامرئی بازار و...) قادر به تأمین علائق همگان و تکامل حیات اخلاقی نیست. تفاوت اساسی جامعه مدنی و دولت [دولت ملی Nation-state] در این است که «در اولی فرد تنها غایت خویش است و بدین جهت غایتش جزئی



مرکز بخش: ۸۳۷۵۰۵

قصه‌ها و افسانه‌های هند • جی.ای.بی.گری • ترجمه سهیلا صارمی و علی اکبر خداپرست

فکر روز منتشر کرد:



در چارچوب آن، خانواده به جامعه مدنی تکامل می‌یابد؛ ایده دولت آن است که در این دو جزء تجزیه شده است. در تکامل جامعه مدنی، امر اخلاقی از قید تعین آزاد می‌شود...» (p256).

تأمین نیازها به گسترش تقسیم کار می‌انجامد و تخصصی شدن وظایف تأمین این نیازها موجب شکل‌گیری طبقات جداگانه می‌شود. هر جامعه از سه طبقه اصلی تشکیل می‌شود: (۱) طبقه کشاورز به طور مستقیم با طبیعت رابطه دارد و «معادل نخستین مرحله اندیشه، یعنی عدم وساطت است. کلیتی است که در آن اختلاف و جزئیت در حال پوشیدگی است.» در رابطه این طبقه با طبیعت «هنوز عامل تفکر راه نیافته» است (استیس، ۱۳۴۷، صص ۲-۵۸۱)، (۲) طبقه صنعتگر و بازرگان «بیشتر به کار خویش وابسته است، فهم خود را برای تحلیل نیازها و تغییر شکل مواد به کار می‌برد و بدین‌سان طبقه‌ای است که اصل فهم یا تفکر بر آن فرمانرواست (ص ۵۸۲) و (۳) طبقه کلی، این طبقه در پی تحقق منافع و مصالح کلی و عمومی جامعه است و «همان هیأت حاکم است و به دقیقه خرد وابسته است.» (همانجا).

دو نکته مهم در مورد این بخش از اندیشه هگل وجود دارد. یکی این است که او نهادهای اجتماعی واسطه، مانند صنف را مجرای برای آموزش پایبندی به علایق جمعی (کلی، اجتماعی) می‌داند و فردی را که از خلال عضویت در این نهادها آموزش نیافته و احترام به علایق عمومی را نیاموخته باشد، شایسته شهروندی دولت نمی‌داند. در واقع خود مفهوم شهروندی نزد هگل دو مرحله دارد. یکی مرحله عضویت در خانواده و نهادهای جامعه مدنی (Citizen, burger) است و دیگری مرحله ارتقا به شهروندی دولت (Citoyen)، مثلاً شهروند فرانسه یا پروس). نکته دوم این است که او دولت را تجلی علایق عام و کلی و بالاترین صورت زندگی اخلاقی می‌داند. به گفته او «دولت ایده اخلاقی تحقق‌پذیرفته یا روح اخلاقی است» (1896, p257). اراده‌ای است که گویی از ورای جامعه «خود را آشکار می‌کند...» تحقق می‌بخشد. اراده‌ای است که می‌اندیشد و خود را می‌شناسد...» [Ibid]. دولت «به‌عنوان ایده کلی یا نوع [یا سنخ type]... همان روح است که در فرآیند تاریخ جهان به خود واقعیت می‌بخشد.» (p. 259(c)). این ایده در دولتهای منفرد «فعلیت» می‌یابد. به این ترتیب کارگزاران دولت گویی از علایق جزئی و خاص منفک شده‌اند. همین نکته دوم است که مورد انتقاد مارکس و بعدها، چنانکه خواهیم دید، دورکهایم واقع شده است.

### مارکس

مارکس در پیشگفتار بر نقد اقتصاد سیاسی (۱۸۵۹) می‌گوید از خلال مرور انتقادی فلسفه حق، هگل به این نتیجه رسیده است که «روابط حقوقی و نیز اشکال دولت... ریشه در شرایط مادی زندگی دارد که هگل... مجموعه آنها را زیر عنوان «جامعه مدنی» گنجانده است.» به اعتقاد او «کالبد شکافی جامعه را باید در اقتصاد سیاسی جست‌وجو کرد» (Marx and Engels, 1968, p. 181). به نظر مارکس جامعه مدنی محصول فروپاشی جامعه فئودالی قرون وسطی است. در آن جامعه، همان‌طور که دیدیم، افراد به گروهها و انجمنها و شئون مختلفی متعلق بودند و این گروهها نیز نقشهای سیاسی برعهده داشتند. به عبارت دیگر هویت سیاسی افراد با کارکرد آنها در قلمرو تولید رابطه مستقیمی داشت. جامعه مدنی به‌عنوان عرصه روابط مالکیت و

است و حال آنکه در دومی فرد از برای کشور که غایتی برتر است، زیست می‌کند و بدین جهت غایتش کلی است» (استیس ۱۳۴۷، ص ۵۷۹).

برخلاف نظرهای نویسندگان مکتب اقتصاد سیاسی انگلستان و نیز اسپنسر، منافع دولت و فرد متضاد نیست، اما این عدم مغایرت یا همسانی را نه با «فهم مجرد» بلکه با «خرد نظری» که به «درک یکسانی در ناپیکسانی تواناست» می‌توان دریافت (همان، ص ۵۷۸). فرد در جامعه مدنی فقط به دنبال منافع جزئی خویش نیست و در واقع بدون اینکه بدان آگاه باشد، به غایات کلی و منافع جمعی نیز خدمت می‌کند. پس جامعه مدنی بر «دو اصل جزئیت و کلیت استوار است، ولی آمیزش این دو اصل هنوز به یگانگی و همبستگی کامل نینجامیده» است. این همبستگی و یگانگی فقط در دولت ممکن می‌شود.

در اندیشه هگل جامعه مدنی سه جزء [مرحله، دقیقه و لحظه] دارد:

۱. نظام نیازها: «طرح نیازها و ارضای نیازهای فردی از طریق کار خود، کار دیگران و ارضای نیازهای آنان»
۲. اعمال عدالت (دادگستری): «فعلیت یافتن آزادی لازم برای تحقق این امر [ارضای نیازها]، یعنی حفاظت از مال (مالکیت) به وسیله اعمال عدالت»
۳. نظارت (شهربانی): «مقابله با شوربختی‌های احتمالی [اتفاقات ناخواسته و ناگوار] و مراقبت از علایق جزئی به‌عنوان یک علاقة کلی به وسیله پلیس و صنف (corporation)» (Hegel, 1896, p188).

به اعتقاد هگل جامعه مدنی تکامل خود را مدیون دولت است و اگر چه در بررسی نظری، خانواده و جامعه مدنی مقدم بر دولت به نظر می‌رسند، اما «در واقعیت بالفعل، دولت به طور کلی مقدم است.



مبادله مدرن، رقابت بیرحمانه و قلمرو پیگیری علایق خودخواهانه، محصول فروپاشی آن اشکال جزئی پیوند اجتماعی است. در این قلمرو فرد پیوند گسسته با آن اشکال همبستگی جمعی، اهمیت درجه اول می‌یابد و به جای سنت، عرف و علایق گروهی و انجمنی، آنچه روابط او را با دیگران تنظیم می‌کند از منظری بیرونی، قانون دولت است. به این ترتیب، این‌گونه روابط اجتماعی، دولتی (در ظاهر) مجرد و فراتر از منازعات افراد و گروهها را ضروری می‌کند، اما در واقعیت امر آنچه در اندیشه هگل تجسم «کلی‌ترین و آرمانی‌ترین و اخلاقی‌ترین مقاصد بشر» است، یعنی دولت، در خدمت «جزئی‌ترین و خودخواهانه‌ترین» علایق فردی، گروهی یا طبقه‌ای است (Shoustack Sassoon, 1991, pp.82-3). به نظر مارکس تناقض میان علایق کلی و مصالح همگانی از یک‌سو و منافع جزئی فردی و گروهی از سوی دیگر، به وسیله دولت قابل حل نیست، چرا که وجود دولت اساساً بر همین تضاد استوار است: «دولت بر تضاد بین زندگی عمومی و خصوصی، بین علایق کلی و جزئی بنیاد گرفته است... این اختلافات این تحقیر و بردگی جامعه مدنی بنیادهای طبیعی‌ای است که دولت مدرن بر آنها متکی است، به همان ترتیب که جامعه مدنی بنیاد طبیعی بردگی‌ای بود که دولت دوره باستان (antiquity) بر آن متکی بود»، (Marx, 1956, pp. 222-23).

جامعه مدنی از نظر مارکس همان «جامعه بورژوازی» است که اصل اساسی آن فرد است و در آن آنچه فرد را با دیگران پیوند می‌دهد، فقط «منافع خصوصی و ضرورت طبیعی ناخودآگاه» است. فرد در این جامعه «برده کار دستمزدی و نیازهای خودخواهانه خویش و دیگران» است (p. 224). مشخصه جامعه مدنی، برخلاف دولت - شهر یونانی که فقط بر روی صاحبان امتیاز (آزامردان) باز بود، این است که بر روی همگان، افراد آزاد از امتیازات و قیود جامعه فتودالی، باز است. برخلاف بردگان دنیای باستان که از مشارکت در زندگی اجتماعی (شهر) محروم بودند، در جامعه سرمایه‌داری «افراد به‌طور همزمان در بردگی و در زندگی اجتماعی مشارکت می‌کنند». (p. 225) به این ترتیب در اندیشه مارکس جامعه مدنی همان جامعه طبقاتی بورژوازی است. این جامعه محصول عمل تاریخی طبقه‌ای است که با طرح شعار حقوق عام انسانی به مقابله با امتیازات اشرافی دوره دولتهای مطلقه برخاست و موانع رشد خود را از پیش‌پای برداشت، اما حقوق و آزادی به‌دست آمده را برای حفظ علایق طبقاتی خاص خود مورد استفاده قرار داد. «جامعه مدنی نزد مارکس/به حوزه روابط اقتصادی تشکیل‌دهنده زیربنای مادی محدود می‌شود که دولت و سایر «اشکال روبنایی» بر آن استوارند. مارکس به دلایل موافقت مردم با «مشارکت همزمان در بردگی و زندگی اجتماعی» نمی‌پردازد و نقش نهادهای جامعه مدنی را در استمرار بخشیدن به سلطه طبقه مسلط به‌طور مفصل مورد توجه قرار نمی‌دهد. و این تا حدودی ناشی از موضوع بحث او، یعنی نقد دیدگاه هگل در مورد دولت به عنوان نماینده و تجلی «علایق عام» است. البته او در نقد فلسفه حق هگل و در جاهای دیگر به این نکته

اشاره می‌کند که هر طبقه‌ای برای آنکه بر جامعه سلطه کلی کسب کند، باید به «مغز و قلب جامعه» تبدیل شود، یعنی نماینده علایق کل جامعه قلمداد شود. چرا که «فقط به نام حقوق کلی [عام] جامعه است که یک طبقه جزئی [خاص] می‌تواند مدعی سلطه کامل شود». (Marx, 1848(1975), p. 49). اما در هر حال جامعه مدنی به عنوان قلمرو عملکرد مکانیسم‌های جلب رضایت اکثریت و ایجاد «وفاق» چندان مورد توجه او نبوده است.

این مکانیسم‌ها همان‌طور که قبلاً اشاره شد، مورد توجه گرامشی قرار گرفته و نوشته‌های او نیز اساس کار بسیاری از نویسندگان بعدی قرار گرفته است. علاقه گرامشی به این موضوع اساساً به تجربه جنبش کارگری در ایتالیا پس از جنگ جهانی اول مرتبط است. سؤالی که ذهن او را به خود مشغول می‌کرد این بود که چرا علی‌رغم وقوع بحران اقتصادی و سیاسی پس از جنگ و کاهش مشروعیت دولت، نیروهای چپ موفق به سازماندهی کارگران ایتالیا و کسب قدرت نشدند و در عوض فاشیست‌ها با کسب آرای اکثریت (و از جمله بخش مهمی از آرای کارگران) از طریق مکانیسم‌های پارلمانی کنترل دولت را به دست گرفتند. در تلاش برای یافتن پاسخی به همین سؤال بود که او به تحلیل سلطه طبقه مسلط و مکانیسم‌های استمرار آن پرداخت.

به اعتقاد گرامشی سلطه دو بُعد دارد، یا به دو طریق حفظ و ابقا می‌شود؛ یکی اجبار که توسط دستگاههای قضائی و پلیسی دولت اعمال می‌شود، و دیگری جلب موافقت یا رضایت اکثریت یا ایجاد «وفاق» است. عرصه یا قلمرو ایجاد وفاق و عمل ایدئولوژی، جامعه مدنی است. این نظر مبتنی بر تجربه تاریخی غرب و تجزیه امور سیاسی از امور اقتصادی در دوره ظهور دولتهای مطلقه و تکامل نهایی آن در پیروزی انقلابات مدرن (در قرن هفدهم در انگلستان و در قرن هجدهم در فرانسه و آمریکا) است. همان‌طور که در بحث دولت مطلقه اروپایی گفته شد، در نظام فتودالی، سلطه سیاسی و سلطه اقتصادی در سطح کوچکترین واحدهای جامعه (روستا یا ملک اربابی) در هم آمیخته بود.

با پیدایش نظام جدید بازار از یک سو و تمرکز قدرت در سطح دولتهای ملی از سوی دیگر، کارکردهای این دو نهاد نیز تخصصی شد و امر توزیع نابرابر منابع به بازار و اعمال قدرت و اقتدار نیز به دولت واگذار شد، این تحول در محتوای کارکردهای دولت و بازار همراه است با تحولی که در حقوق و قوانین تنظیم‌کننده جامعه پدید آمد. گرامشی در این مورد بورژوازی را با طبقات حاکم پیشین مقایسه می‌کند و می‌گوید آن طبقات به‌گونه‌ای انحصارطلبانه از امتیازات خود پاسداری می‌کردند و رفتارشان به کاست‌های بسته شباهت داشت و از این رو حقوق و امتیازات طبقات و شئون جامعه فتودالی غیرقابل انتقال، خشک و انعطاف‌ناپذیر بود. اما «انقلابی که طبقه بورژوا در برداشت از حقوق، و از این رو در کارکرد دولت ایجاد کرده، به‌خصوص مبتنی بر خواست همسان‌سازی<sup>۱۲</sup> است (و از اینجاست محتوای اخلاقی حقوق و دولت). طبقات حاکم قبلی

۲۶  
فلسفه یونان (از تالس تا ارسطو)



مرکز بخش: ۸۳۷۵۰۵

دبلیو.کی.سی. گاتری • ترجمه حسن فتحی

فکر روز منتشر کرد:

فلاسفه یونان (از تالس تا ارسطو)

اساساً محافظه‌کار بودند، به این معنی که تلاش نمی‌کردند گذرگاهی ارگانیک برای ورود سایر طبقات به طبقه خود بسازند، یعنی قلمرو طبقه خود را از لحاظ «فنی» و ایدئولوژیک گسترده کنند... طبقه بورژوا خود را همچون ارگانیسمی در حرکت دائمی مطرح می‌کند که قادر به جذب کل جامعه و شبیه‌سازی آن با سطح فرهنگی و اقتصادی خود است. کل کارکرد دولت در جامعه سرمایه‌داری صرفاً وظیفه اعمال عدالت منفی (تنبیه و مجازات و حفظ نظم و...) را برعهده ندارد، بلکه دستگاه‌های فرهنگ‌ساز (نظام آموزشی و...) می‌کوشد همه جامعه را با ارزشهای طبقه سرمایه‌دار موافق گرداند و در واقع همه مردم را معامله‌گر و بازاری کند. عرصه عمل این فعالیت فرهنگی، جامعه مدنی و نهادهای آن است.

در این قلمرو «مجموعه‌ای از سایر ابتکارات و فعالیت‌های به اصطلاح خصوصی نیز در خدمت همین هدف است - ابتکارات و فعالیت‌هایی که دستگاه هژمونی فرهنگی و سیاسی طبقات حاکم را تشکیل می‌دهد.» (p.258). کار «آموزش» اکثریت و همراه کردن مردم با فرهنگ و رسالت «تمدن‌سازی» دولت و نیز با علایق طبقه یا طبقات مسلط، به «انجمن‌های سندیکایی و سیاسی» واگذار شده است. (p.259) براساس این برداشت است که گرامشی در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته که در آنها جامعه مدنی توسعه یافته و نهادهای آن گسترده و متعدد است، آن را به «مجموعه مستحکم دژها و خاکریزها» تشبیه می‌کند که «دولت صرفاً سنگری مقدم» در جلوی آن است (p.238).

نکته مورد توجه در اینجا این است که گرامشی نیز بین نهادها و انجمن‌های جامعه مدنی و شکل‌گیری علایق گسترده‌تر اجتماعی و ملی (ولو در مواردی به مفهوم «آگاهی کاذب») رابطه‌ای اساسی می‌بیند. در سالهای اخیر سه دسته عامل در طرح مجدد مفهوم جامعه مدنی و نظریه‌های شهروندی ملازم با آن دخیل بوده است.

اول، به قدرت رسیدن حکومت‌های «راست جدید» در چندین کشور اروپای غربی و آمریکا همراه با طرح دیدگاه‌ها و خط مشی‌های نتولیبرال در حوزه اقتصاد. ظهور این حکومتها با کاهش مالیاتها، کاهش بودجه‌های آموزشی و تأمین اجتماعی و به طور کلی محدود شدن امتیازاتی همراه بوده است که در دوره دولتهای رفاهی پس از جنگ جهانی دوم طبقات پایین از آن بهره‌مند شده بودند. هجوم این دولتها به حقوق اجتماعی، ناشی از شکست ائتلاف‌های علایق سازمان‌یافته‌ای در کشورهای اروپای غربی بود که قدرت در میان آنها تقسیم شده بود. این گونه ائتلافها بر پایه روابط متقابل میان سازمانهای کارگری، سازمانهای کارفرمایی و دستگاههای اداری و اجرایی دولت استوار بود. مثلاً در انگلستان ائتلاف کورپوراتیستی محصول سازش میان سه دسته علاقه بود که توسط کنگره اتحادیه‌های کارگری (TUC)، کنفدراسیون صنایع بریتانیا (BCI) و دولت، نمایندگی می‌شد (Simmie, 1981, pp. 99-114). به قدرت رسیدن این حکومتها و اجرای سیاستهای گسترده خصوصی‌سازی به محدود شدن حقوق اجتماعی (بهرمندی از امکانات آموزشی، بهداشت، بیمه و...) و نیز محدود شدن قدرت سازمانهای اجتماعی نماینده علایق گروهها و طبقات پایین انجامید. با اجرای این سیاستها ییکاری بسیار گسترش یافت و شاخصهای نابرابری اقتصادی و اجتماعی به وضعیت قبل از جنگ جهانی دوم نزدیک شد.<sup>۸</sup> در نتیجه گسترش فقر و نابرابری و تشدید مشکلات و آسیبهای اجتماعی (گسستگی خانواده‌ها، اعتیاد،

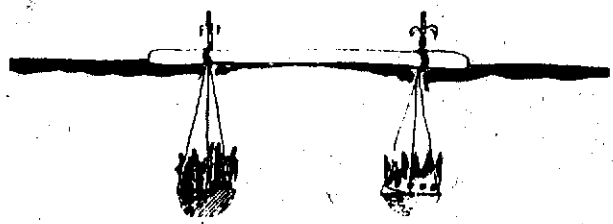
جابه‌جایی ناخواسته، خشونت و...) پیوندهای اجتماعی و هویت‌های اجتماعی (به‌خصوص در اجتماعات و مناطق فقیر) به خطر افتاده است. ظهور احزاب و گروههای نژادپرست و راست‌گرای ضدخارجی از یک نظر تحرکی در پاسخ به این بحرانهای اجتماعی و احساس بی‌هویتی است.

به این ترتیب نیاز به تعریف هویت‌های اجتماعی جدید، ایجاد دل‌بستگیها و پیوندهای اجتماعی در سطوح خرد جامعه یکی از محرک‌های علاقه بخشی از متفکرین و جریانهای منتقد در این جوامع به «جامعه مدنی» و مفهوم «شهروندی» است.

دوم، فروپاشی الگوی سوسیالیسم دولتی در جوامع بلوک شرق سابق و شکست این الگوی اجتماعی، جدا از برهم زدن موازنه



قدرت در سطح جهانی و تضعیف موقعیت کلی این کشورها، در چشم‌اندازی گسترده‌تر به معنای بی‌اعتبار شدن الگوی سنتی تصرف قدرت دولتی برای تحقق یوتوپیکای جامعه عادلانه با استفاده از برنامه‌ریزی متمرکز، تعبیر شد. شکست دولتهای کمونیست در این کشورها در غیاب اپوزیسیون فعال و مؤثر، تا حدود زیادی به فقدان پیوند ارگانیک میان دولت و جامعه نسبت داده شده است. به عبارت دیگر، فقدان قدرت واقعی این دولتها که در پی خروج نیروهای نظامی و قطع حمایت اقتصادی شوروی رخ نمود (جدا از تأثیرهای عوامل بین‌المللی و وابستگی اقتصادی و مالی این کشورها و...) به فقدان وحدت اجتماعی و یگانگی میان دولت و جامعه مرتبط دانسته شد. در این جوامع (با استفاده از عبارات گرامشی) جامعه مدنی آن



«شیکه مستحکم دژها و خاکریزها»ی مدافع دولت و گروههای حاکم را تشکیل نمی‌داد.

سوم، ظهور «جنبشهای اجتماعی جدید» در جوامع سرمایه‌داری غرب. این جنبشها که طیف بسیار گسترده‌ای از نیروها و گروههای اجتماعی (از طرفداران حفظ محیط زیست و جنبشهای طرفدار خلع سلاح هسته‌ای تا جنبشهای طرفدار حقوق زنان، اقلیتهای قومی و نژادی و...) را شامل می‌شود، حول عوامل و عناصر سنتی سازنده هویت سیاسی (طبقه، قومیت، ملت، ایدئولوژی‌های حزبی و...) سازمان نیافته‌اند. مبنای شکل‌گیری این جنبشها تنوع گسترده و «کثرت» علایق انسانی در جوامع معاصر است. این علایق متنوع در چارچوب برنامه احزاب سنتی چپ، راست و میانه که بر مبنای شکاف اساسی جامعه سرمایه‌داری (تضاد کار و سرمایه) و نیز سایر ساختارهای حزبی تک‌شکافی، از قبیل احزاب نماینده مناطق جغرافیایی صنعتی یا کشاورزی، احزاب مرتبط با کلیسا و جز آن سازمان یافته است، قابل طرح و تحقق نیست. و همین امر تا حدودی علت عدم مشارکت بخش قابل ملاحظه‌ای از رأی‌دهندگان را در انتخابات ملی در این کشورها توضیح می‌دهد.

به این ترتیب جامعه مدنی مفهومی گسترده‌تر از حوزه تولید و مبادله خصوصی که مارکس بر آن تأکید داشت، یافته است. در این معنا، جامعه مدنی، علاوه بر این قلمرو، عرصه ظهور انواع ستیزه‌های اجتماعی، ایدئولوژی‌ها و جنبشهای اجتماعی است و عاملان (agents) تاریخی آن علاوه بر طبقات اجتماعی، انواع جنبشهای اجتماعی‌اند که سرشت طبقاتی لزوماً واحدی ندارند (Smith and Pillemer, 1983 pp. 214-20; Walzer, 1992, pp. 97-99; Bobbio, 1989; Pickvance, 1986, pp. 225-26; 214-20).

روی هم رفته، تأکید بر مشارکت در انجمنها و نهادهای جامعه مدنی اساساً مبتنی بر خواست افزایش قدرت جامعه در مقابل اشکال قدرت سازمان‌یافته‌ای است که در صحنه سیاست سلطه دارند (دولت و دستگاههای بوروکراتیک) و یا در بازار و اقتصاد از چنان قدرتی برخوردارند که تصمیماتشان (که در خارج از چارچوب اجتماعات محلی، شهری و حتی ملی اتخاذ می‌شود) بر زندگی و سرنوشت افراد عادی و اجتماعات تأثیر تعیین‌کننده‌ای دارد (شرکتهای چند ملیتی و مؤسسات اقتصادی بزرگ). با تشدید روندهای تهدیدکننده اصل سازمان اجتماعی، پیوندهای اجتماعی مبتنی بر علایق خرد (شغلی، منطقه‌ای، محلی، اقتصادی و...) ضرورتی برای استمرار حیات جامعه تلقی می‌شود.

وارد کردن علایق جمعی به قلمرو اقتصاد از شدت رقابت بیرحمانه و تأثیرهای مخرب بازار خواهد کاست. از سوی دیگر، تشکلهای جمعی صاحب علایق محدود می‌توانند بخشی از وظایف

دستگاههای دولتی را برعهده گیرند و به این ترتیب از تمرکز قدرت دولتی کاسته می‌شود. علاوه بر اینها، ورود علایق گسترده و متنوع به صحنه اقتصاد و سیاست، گرایشات قومی و ناسیونالیستی تندروانه‌ای را که در سالهای اخیر همه جا رو به رشد بوده است، تعدیل کرده و راههای متفاوتی را پیش‌پای شکل‌گیری هویتهای تاریخی خواهد گشود. همه اینها شهروندان را برای مشارکت گسترده‌تر در تصمیم‌گیری درباره امور عمومی و شرکت در عمل جمعی آموزش می‌دهد. به گفته والزر «این فعالیتهای کوچک‌مقیاس و محلی، پیش‌پای افتاده به نظر می‌رسد.» اما همان‌طور که سخن گفتن شیواً دال بر فهم [مقدساتی] نحو زبان است، این اشکال عمل نیز (وقتی کثرت یابد) دال بر فهم مدنیت است. (Walzer, 1992, pp. 106-7)

### یادداشتها

1. household economy
2. Legal corporate personalities
3. Particularistic altruism
4. Universalistic altruism
5. Universalistic egoism

۶. گزنده‌ترین نقد مارکس بر جامعه مدنی و مفهوم برابری حقوق بشری در آن جامعه در کتاب درباره مسئله یهود (۱۸۴۳)، ترجمه فارسی: ۱۳۵۹) آمده است.

### 7. The will to conform

۸. طبق تحقیقی که خلاصه‌ای از آن در روزنامه انگلیسی گاردین (۱۰ فوریه ۱۹۹۵) انتشار یافته شاخص‌های نابرابری توزیع درآمد در انگلستان در سال ۱۹۹۴ به سطح ۵۰ سال قبل بازگشته است.

### فهرست منابع و مآخذ

۱. ارسطو (۱۳۷۱)، میاست، ترجمه دکتر حمید عنایت، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۲. استیس، ویت. (۱۳۵۷)، فلسفه هگل (دو جلد)، ترجمه دکتر حمید عنایت، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی.
۳. اشرف، احمد، (۱۳۵۹)، موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه، تهران، زمینه.
۴. برودل، فرنان (۱۳۷۲)، سرمایه‌داری و حیات مادی ۱۸۰۰ - ۱۴۰۰، ترجمه بهزادباشی (با مقدمه دکتر پرویز پیران)، تهران، نشر نی.
۵. پرویز پوریا (۱۳۷۰)، «موانع توسعه در ایران: عوامل تاریخی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۵۴-۵۳، بهمن - اسفند ۱۳۷۰، صص ۷۵-۷۱.
۶. پرویز پوریا (۱۳۷۱ الف)، «موانع توسعه در ایران: عوامل تاریخی» (۳)، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۵۶-۵۵، فروردین - اردیبهشت ۱۳۷۱، صص ۷۶-۷۸.
۷. پرویز پوریا (۱۳۷۱ ب)، «موانع توسعه در ایران: عوامل تاریخی» (۴)، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۵۸-۵۷، خرداد - تیر ۱۳۷۱، صص ۱۰۵-۱۰۶.
۸. مارکس، کارل (۱۳۵۷)، درباره مسئله یهود، ترجمه ع. افق، تهران، انتشارات بوش.

۲۸  
بازنشر: ۱۳۷۳



مرکز پخش: ۸۳۷۵۰۵

مقدمه‌ای بر برکلی • جان اتان دنسی • ترجمه حسن فتحی

فکر روز منتشر کرد:



Philosophy, edited by T.B Bottomore and M. Rubel, Harmonds Worth, Pelican Books.

21. \_\_\_\_\_ and Engels, F. (1976), *On Religion* Moscow: Progress publishers.

22. \_\_\_\_\_ (1968), *Selected Works*, Moscow: progress publishers.

23. Mauro, F (1990), *Merchant Communities, 1350-1750*, in James D.Tracy (ed), *The Rise of Merchant Empires*, Cam: Cambridge Uni. press.

24. Pickvance, C, G. (1986), "Voluntary Associations," in Burgess (ed)/*op. cit*, pp. 223-245.

25. Pirenne, H. (1956), *Medieval Cities*, trans. Frank D. Halsey, Garden city: Anchor Books.

26. Said, E.W. (1978), *Orientalism*, London: Routledge.

27. Showstack sassoon, A. (1991), civil society, in T.B. Bottomore (ed), *A Dictionary of Marxist Thought*, Oxford: Blackwell.

28. Simmie, J. (1981), *Power, Property and Corporatism; The Sociology of planning*, London: MacMillan.

29. Simmel, G. (1950), *The Sociology of George simmel*, Tra. Kurt wolff, N.Y: The free press.

30. Smith, D.H. and Pillemer K., (1983), "Self-Help Groups As Social Movement Organization," in *Research in Social Movements, Conflicts and Change*, Vol.5, PP. 203-233.

31. Tester, K. (1992) *Civil Society*, London, Routledge.

32. Turner, B.S. (1974) *Weber and Islam: A Critical Study*, London, Geoge Allen & Uneh.

33. Weber, M. (1958), *The City*, N.Y.: The Free Press.

9. Anderson, p. (1974), *Lineages of the Absolutist State*, London: NLB.

10. Arendt, H. (1958), *The Human condition*, Chicago: The university of Chicago Press.

11. (1977), *On Revolution*, N.Y.: Penguin Books.

12. Bobbio, N. (1989) *Democracy and Dictatorship: The Nature and Limits of state power*, translated by Peter Kennaly, Cambridge: Polity Press.

13. Gamble, A. (1981), *An Introduction to Modern Social and Political Thought*, London: MacMillan.

14. Gramsci, a. (1971), *Selections from Prison Notebooks*, edited and trans. by Quintin Hoare and G.Nowell smith, London: Lawrence and Wishart.

15. Hegel, G.W.F. (1896), *The Philosophy of Right*, trans. S.W. Dyde, London: George Bell & Sons.

16. Inwood, M. (1992), *A Hegel Dictionary*, Oxford: Blackwell.

17. Jordan, B. (1985), *The State, Authority and Autonomy*, Oxford: Basil Blackwell.

18. \_\_\_\_\_ (ed.) (1989), *Power*, N.Y.: New York Uni. Press.

19. Mardln, S. and Mahdi, M. (1994), "Islamic Society, Civil Society, And Political Regimes", (summarized by R.W.Bullet) in Richard W. Bullet (ed.), *Under Siege: Islam and Democracy*, proceedings of a conference held at columbia University Press, June 18\_19, 1993, published by the Middle East Institute of Columbia University.

20. Marx, k. (1956), *Selected Writings in Sociology and Social*

### فرم اشتراک کيان

نام و نام خانوادگی: \_\_\_\_\_  
تاریخ شروع اشتراک: \_\_\_\_\_  
کد پستی: \_\_\_\_\_

### حق اشتراک برای یکسال (۱۲ شماره)

آریال ۱۲۰۰ ریال - آریال ۱۸۰۰ ریال - آریال ۲۴۰۰ ریال - آریال ۳۰۰۰ ریال - آریال ۳۶۰۰ ریال - آریال ۴۲۰۰ ریال - آریال ۴۸۰۰ ریال - آریال ۵۴۰۰ ریال - آریال ۶۰۰۰ ریال - آریال ۶۶۰۰ ریال - آریال ۷۲۰۰ ریال - آریال ۷۸۰۰ ریال - آریال ۸۴۰۰ ریال - آریال ۹۰۰۰ ریال

توجه: این فرم در صورت تکمیل به اشتراک می‌رساند و اعتبار آن برای اشتراک به مدت ۱۲ ماه می‌باشد. در صورت نیاز به تغییرات، لطفاً به دفتر اشتراک اطلاع دهید. این فرم به همراه چک یا کارت اعتباری معتبر قابل استفاده است.

کیان شماره ۳۳